

## نقدی گذرا بر

### ویرایش اخیر «ذخیره خوارزمشاهی»

سیدحسین رضوی برقی

ذخیره خوارزمشاهی. تألیف حکیم سید اسماعیل جرجانی. به تصحیح دکتر محمدرضا محرزری. فرهنگستان علوم پزشکی. چاپ اول. تهران. ۱۳۸۱. ۳۰۲ صفحه.

و معلوم است که بر این نسق هیچ کتابی موجود نیست و اگر اندر علم طب بسیار کتابهای بزرگ کرده‌اند.

اسماعیل جرجانی، مقدمه ذخیره خوارزمشاهی

نویسنده چهار مقاله، عروضی سمرقندی، در کتاب خویش که حدود سالهای ۵۵۰ هجری و کمتر از سی سال پس از مرگ حکیم اسماعیل جرجانی نگاشته است از چهار کتاب: ذخیره خوارزمشاهی، الاغراض الطیبه، یادگار و خفی علایی او یاد کرده است؛ و این نشانه پذیرش همگانی زودرس آثار او در مجامع علمی آن روزگار بوده است. اینکه کتابی به این شتاب، اقبال عام یابد و در کنار شاهکارهایی چون الحاوی و المنصوری رازی، قانون بوعلی، صد باب ابوسهل مسیحی، کامل الصناعة علی بن عباس اهوازی و ذخیره ثابت بن قره قرار گیرد نباید عادی و بی دلیل قلمداد شود. اینکه کتاب به زبان عبری ترجمه شده است شاید به تنهایی برای یک دانشمند افتخار باشد چون یهودیان خود حکیمان و پزشکان بزرگی داشته‌اند و کمتر اتفاق می‌افتاده که کتابی را به عبری ترجمه کنند آن هم از زبان پارسی، مگر آنکه ارزشمندش بیابند. چندین ترجمه ترکی از ذخیره خوارزمشاهی و ثبت زندگی یک فارسی‌نویس در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء ابن ابی‌اصیبه که نامی دیگر از پزشکان پارسی‌نویس نیاورده است - البته اگر رساله نبضیه منسوب به بوعلی را استثناء کنیم - همه نشانه‌های مایه‌ور بودن نویسنده این کتاب است. اما ذخیره خوارزمشاهی گویا از آغاز نگارش بر پیشانی‌اش این تقدیر نوشته شده بود که روندی کند داشته باشد، از آغاز به نگارش تا سده‌های بعد برای ویرایش و تصحیح و انتشار آن. نگارشش چندان به طول انجامید که سبب شد دوستداران این کتاب از در گلابه درآیند و لب به شکوا بگشایند تا بدان حد که جرجانی در مقام اعتذار برآید. جرجانی اندر عذر دیر تمام شدن این کتاب چنین آورده است:

یک عذر آن است که فرمان عالی خداوندی، لازال عالیاً، چنان بود که داروخانه بقاءالدوله را رحمه‌الله این بنده تیمار دارد و مردم خوارزم چون دیدند که آن چیز بر دست بنده می‌رود بیشتری روی بدین بنده داشتند و گاه و بی‌گاه از

سؤال و جواب مردمان نزدیک شده زحمتی بودی و بنده را به ضرورت، هر ساعت گوش به سؤال یکی بایستی داشت و دل به جواب او مشغول تا سهوی و تقصیری نیوفتد و اندر این معنی پیوسته بوده است. و معلوم است که مطالعه کتب و گزیدن سخنها و شرح دادن و مهذب کردن و بر نسقی و ترتیبی که باید جمع کردن در میان این زحمت و دل‌مشغولی ممکن نباشد. بدین سبب بنده را فرصت این کار سخت اندک بودی و از بهر آنکه فرصت اندک بود این خدمت وی را از دست برآمد... این بنده نیز به وقت ملاکت و مشغولی بدین خدمت کم مشغول بوده است به امید آن که تا هر که این کتاب مطالعه کند گوید نیکو جمعی کرده است و شایسته کرده است. عذر دیر تمام شدن این است (ذخیره خوارزمشاهی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۶۴۴).

کتابت آن هم، به سبب حجم بسیارش، زمان‌بر بوده است و بسیاری در به پایان بردن آن موفق نمی‌شده‌اند و از این رو نسخه‌های کامل آن فراوان نیست. تصحیح آن نیز طی چهل و چند ساله گذشته پیوسته با کندی پیش رفته است. چند جلدی را استاد ایرج افشار و شادروان محمدتقی دانش‌پژوه و چند جلدی را روانشاد دکتر جلال مصطفوی و سرانجام جلد نخست ویراست جدید آن را دکتر محمدرضا محرری انتشار داده‌اند.

یادداشت حاضر نیم‌نگاهی است به این ویراست فرجامین ذخیره که در سال ۱۳۸۱ از سوی فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران همزمان با همایش جرجانی در گرگان منتشر شده است. امید آنکه شاید این نوشته به دریافت بهتر متن جرجانی کمک کند و کورسویی باشد فراروی شیفندگان.

همچنان‌که آقای دکتر محرزری متواضعانه اعتراف کرده‌اند این نسخه از نظر فن تصحیح ادبی رایج، ویراسته نشده است بلکه تنها خواسته‌اند نسخه‌ای آسان‌خوان باشد و از این رو از آوردن نسخه‌بدلها خودداری کرده‌اند. البته کارشناسان نیک می‌دانند که مقابله نسخ نه کاری آرایشی است بلکه اساساً به دریافت بهتر مفهوم متن کمک می‌کند و نسخه آسان‌خوان باید پس از فراهم آمدن نسخه دقیق تصحیح شده انجام پذیرد. و متأسفانه خطاهای این ویرایش که در این مقاله بدان پرداخته شده است بیشتر از همین عدم مطابقت نسخه‌بدلها ناشی شده است یعنی اشتباه‌خوانها و افتادگیها به تفاسیر اشتباه نیز منجر شده است. امید است که این نقد در بهبود کیفیت تصحیح مجلدات بعدی مؤثر باشد تا خدای ناکرده حکیم جرجانی به بی‌دقتی و خطاکاری علمی متهم نشود. چون به هر حال نشان فرهنگستان علوم پزشکی نوعی اعتبار به کتاب می‌بخشد که ممکن است به‌عنوان سند در تحقیقات بعدی مورد استفاده قرار گیرد ولو نویسنده چنین منظوری نداشته است.

□ ص شانزده: هنگام یاد کردن مذهب اسماعیل جرجانی به

هفت قرینه و دلیل قوی، نویسنده شیعه معرفی شده است.

دلیل نخست، آوردن جمله «وعلى آله الطاهرين»، درود فرستادن بر آل رسول، نشانه تشیع او دانسته شده است. در حالی که نسخه را کاتب دست‌کم هفتاد سال پس از مرگ جرجانی نوشته است نه شخص جرجانی. و اهل تحقیق نمی‌پذیرند که کاتب کتاب نشان‌دهنده اعتقادات مؤلف باشد.

دلیل دوم، «اشتهار او و صفاتی که دیگران برای او برمی‌شمرده‌اند» ذکر شده که باز هم استناد به دو صفحه اول متن مورد تصحیح (!) سعیدی سیرجانی شده است. در حالی که اساساً سعیدی سیرجانی مقدمه‌ای بر نسخه ۶۰۳ نگاشته است و نه آنکه متن را تصحیح کرده باشد.

دلیل سوم «ارتباط او با آل‌زیار که از سلاطین متعاطف با شیعه» بودند دانسته شده. در حالی که اگر چنین است ارتباط با خوارزمشاهیان و شاگردی ابوالقاسم قشیری شافعی چگونه توجیه‌پذیر خواهد بود؟

دلیل دیگر، تیرگی روابط خوارزمشاهیان با خلیفه بغداد دانسته شده است که باز هم دلیل قاطعی نتواند بود؛ ولو اینکه، میان ایشان اختلافی بوده است.

دلیل پنجم و ششم آمدن نام او در کتاب الذریعة و اعیان‌الشیعه است. اگر کسی در احکام فقه شاگردی ابوالقاسم قشیری شافعی را کرده باشد و هنگام آوردن احکام حیض نظر شافعی و ابوحنیفه را بیاورد آیا دلیل قاطع‌تری برای گرایش او به اهل سنت نیست؟

در اغراض‌الطیبه جرجانی، ص ۵۰۷ (چاپ بنیاد فرهنگ ایران)، چنین می‌نویسد: «و کمترین حیض، دو روز است و بیشترین هفت روز. این قول طبیبان است. و اولی‌تر آن باشد که بر قول علمای شرع گیرند. نزدیک اصحاب بوحنیفه کمترین سه روز است و بیشترین ده روز. و روزگار پاک‌ی کمترین پانزده روز و نزدیک شافعی روزگار حیض کمترین یک روز است و بیشترین پانزده روز. و روزگار پاک‌ی هم پانزده روز».

و در نسخه ذخیره خوارزمشاهی، ص ۵۴۶ (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) مورد استناد برای تشیع جرجانی، خود چنین می‌گوید: «این مسئله [حیض] به قول علماء شرع باید گرفت و اعتماد اندر نماز کردن و ناکردن بر فتوای ایشان باید کرد. و نزدیک اصحاب بوحنیفه -رحمة الله علیه و علیهم- کمترین سه روز است و بیشترین پانزده روز. و روزگار پاک‌ی نزدیک اصحاب بوحنیفه رحمة الله علیه و علیهم کمترین پانزده است. و به نزدیک شافعی رحمة الله علیه همچنین است. و ابن ابی‌عمران از یحیی بن اکنم حکایت می‌کند که وی گفت روزگار پاک‌ی کمترین نوزده است».

دلیل هفتم، مجدداً جملات مقدمه فصل پنجم الاغراض (کتابت ۷۸۹ هجری، ۲۵۸ سال پس از مرگ جرجانی) به‌عنوان سند

آورده شده است که سندی قوی نخواهد بود بلکه عقیده کاتب سده‌های بعدی است.

اما جرجانی خود را (چه در مقدمه ذخیره چه در اغراض) سید و شریف نمی‌خواند، بلکه به پسوند حسینی قناعت می‌کند، که برای اثبات تشیع او کافی نیست. و به هر روی آنچه مهم است آنکه، جرجانی مسلمان متعصبی نبوده است، هم شاگردی فقهی شافعی را می‌کند و هم به قم شیعه‌نشین سفر می‌کند و هم حکم بوحنیفه و شافعی را یادآوری می‌کند.

□ ص ۳۲: «ترینه»، نوعی خوراکی تفسیر شده است در حالی که به قراین جمله که صحبت از میوه‌ها و سبزیهاست، احتمالاً بتوان ترینه را سبزیهای خوردنی معنا کرد، همچنانکه در برهان قاطع، ج ۱، ص ۴۹۴ از جمله معانی ترینه چنین آورده: اقسام سبزیها را گویند.

□ ص ۳۷: در کتاب «دوسانیدن» محکم کردن، استوار ساختن معنا شده است. دکتر محمد معین در فرهنگ خود (ج ۲، ص ۱۵۷۷) چنین می‌نویسد: دوسانیدن، چیزی را به چیزی چسبانیدن. و در برهان قاطع هم دوسانیدن، به معنی «چسبانیدن» باشد اعم از آن‌که چیزی را به چیزی بچسبانند یا خود را به کسی وابندند» (ج ۲، ص ۸۹۷).

□ ص ۳۸: مسفت، سر بیضی شکل معنا شده. در حالی که باید کله‌قندی معنا شود. همان که امروزه درازسری (dolichocephaly) خوانده می‌شود.

□ ص ۳۸: استخوان سنگی، معادل پاره صخره‌ای یا زایده پستانی (mastoid process) از بخش صدفی استخوان گیجگاهی تفسیر شده است در حالی که petrosal part معادل استخوان حجری یا سنگی است.

□ ص ۳۹: استخوان وتدی، هم معنا با «مهرة دوم گردنی» تفسیر شده است. در حالی که درست آن است که همان استخوان شب‌پره‌ای یا sphnoid bone است که به گفته جرجانی قاعده دماغ است.

□ ص ۴۸: در برابر لندمارک کالبدشناختی عربی «کرسوع»، معادل lunate bone و در برابر «کوع»، scaphoid bone آورده شده است. معادل دقیق واژگان فوق به ترتیب «talus» یا «astragalus» در برابر کرسوع و نیز libido در برابر کوع است. اصطلاح lunate bone به معنای استخوان هلالی و scaphoid bone به معنای استخوان زورقی است.

□ ص ۵۲: واژه cuneiform «استخوان به شکل مهرة نرد» آمده است در حالی که این اصطلاح به معنای میخی شکل یا وتدی شکل است.

□ ص ۵۴: یافوخ به «تازک سر، رأس جمجمه» تفسیر شده

است. درست آن است که یافوخ، ملاج یا جاندانه (fontanella) است، که در پیش سر است و در کودکان تازه زاده شده محلی است که با فشردن، نرمی آن احساس می‌شود.

□ ص ۵۸: ازجی درست آن است که به معنای رواقی یا قبه‌ای یا گنبدی است (fornix)، نه ارخی که «هرچه فرو انداخته شود از پرده و مانند آن و هرچه نرم و سست باشد یا نرم‌تر و نرم‌ترین» که در کتاب آمده است.

□ ص ۶۲: «غضروف میکی» سرپوشی معنا شده و epiglottis به‌عنوان معادل لاتین آمده است. واژه عربی غُلصمه یا واژه فارسی «برچاکنای» معادل epiglottis است. واژه میکی در فرهنگهای پزشکی عربی pronator muscle معادل‌گذاری شده است. و معنی الْفَكَّة و لسان‌المزمار هم در برابر ابی‌گلوت آمده و نه میکی.

□ ص ۶۲: «طرحه‌الی» به معنای هرمی یا مخروطی آمده است. در حالی‌که در قاموس المحيط فیروزآبادی، ص ۴۰۲، طرحه‌ای به «شبه کاسی یُسْرَب فیه» معنا شده (جام‌مانندی که با آن نوشیده می‌شود). و در ص ۹۴۳ همان کتاب «طرحه‌الته: فنجانة کالطرحه‌ای» آمده است. و نیز واژه arytenoid به فارسی به معنای هرمی است.

□ ص ۶۳: «الغناغ» جمع نغغ به «کیل و پیمان» (!) معنا شده که نادرست است. در فرهنگهای عربی الغناغ چنین آمده است: «لحم اصول الآذان من داخل الحلق» (کناش کشکریاء، ص ۱۴۹) که به معنای «گوشت بیخ‌گوشها از اندرون گلو» است و در واقع این واژه همان لوزة سوم است که ورم آن را tonsillitis می‌گویند.

□ ص ۷۴: در برابر شَرَج، anal sphincter muscles آمده است. در حالی که شَرَج (anus) و شَرَجی (anal) است.

□ ص ۱۰۵: ثبت «أرخی»، نادرست است. در کتاب ذخیره خوارزمشاهی چنین آمده است: «و شکل این تجویف میانین، گرد است و آسمانه او چون آزجی است و بدین سبب او را ازجی گویند و مجمع‌الطنین نیز گویند.» پس ازجی درست است که به معنای گنبدی باشد.

□ ص ۱۰۷: «قمع» به گرز معنا شده است که نادرست است. قمع به معنای قیف (infundibulum) است. در کتاب هم، چنین معنایی منطبق بر مفهوم جمله است. جرجانی می‌گوید: «و از آغاز این منفذ که از هر دو مجرا تولد می‌کند فراخ‌تر است و آخر او تنگ‌تر است بر شکل قمع، و بدین سبب آن را قمع گویند.» یعنی دهانه‌گشاد و انتهای تنگ است مانند قیف.

□ ص ۱۰۷: «مستنفع» نادرست است. مستنفع درست است که هم‌خانواده قمع (قیف) است یعنی قیفی شکل.

□ ص ۱۰۸: در برابر «استخوان مصفاء» (ethmoid bone)، استخوان مشتاسی آمده و در پانویس نیز براساس آن تفسیر انجام

شده است. ثبت مشاشی - اسفنجی - درست است و اساساً در فرهنگهای انگلیسی واژه‌های cancellous یا concellated برابر نهاده درست‌تری در انگلیسی برای مشاشی به شمار می‌آید که به معنای اسفنجی است نه استخوان مصفاء. مصفاء هم که معادل اتموید آمده به معنای «پالابنده» یا «غربال» است.

□ ص ۱۰۹: «ازرق» به معنای کبودچشم یا گریه‌چشم است نه آبی چشم که مصحح پنداشته‌اند.

□ ص ۱۱۳: «مِخْرَقَة» بیل معنی شده است. در حالی‌که در فرهنگهای عربی و از جمله قاموس فیروزآبادی (ص ۷۲۴) در ریشه جَرْفَه، مِخْرَقَة به «المکسَة» که «جاروب خاک‌انداز» است معنا شده که با مفهوم جمله ذخیره هماهنگی بیشتری دارد.

□ ص ۱۱۳: «دَوِي» همان واژه تینیتوس (tinnitus) مصطلح پزشکی امروزی است که سالها پیش، احمد آرام آن را گوشبانگ برابر‌گذاری کرده است و به آن وزوز گوش هم گفته می‌شود. پس به معنای مطلق آوای رعد و بانگ و صدان نیست که مصحح آورده‌اند.

□ ص ۱۱۴: واژه عَلْقَمَه در متن آورده شده و در پانویس نیز چنین آمده است. علقمه نادرست است و غُلصمه درست است که برابر اپیگلوت (برچاکنای) می‌باشد. در کتاب هدایة‌المتعلمین فی‌الطب ابوبکر اخوینی بخاری (ص ۸۱) نیز غُلصمه آمده است و در فرهنگهای پزشکی و غیرپزشکی نیز غُلصمه در برابر epiglottis آمده است.

□ ص ۱۲۱: واژه‌ای به شکل «جُمَره» و به معنای «سنگ‌ریزه» (lithiasis) آورده شده است. آنچه که در نظر جرجانی بوده آن است که اگر صفراء بیش از حد به جریان خون وارد شود یا به اندامهای تن دفع شود بیماریهای سطح پوست به وجود می‌آید از جمله حُمَره یا «باد سرخ» نه جُمَره یا سنگ‌ریزه، ضمناً در زبان عربی در برابر lithiasis واژه حَصَوِي یا رَمَلِي آمده است نه جُمَره، که شاید به یاد مراسم «رمی جمرات» که سنگ‌اندازی به شیطان در صحرای عرفات است این چنین تفسیر شده است.

□ ص ۱۲۱: اصطلاحی به شکل «نمکه» ثبت شده و به معنای «سنگهای نمکی» آورده شده است. هم واژه و هم تفسیر آن نادرست است. نمکه درست است و نه نمکه، و همان بیماری است که امروزه به eczema شناخته می‌شود نه سنگهای نمکی. اینکه معنای معادل واژه نمکه از کجا آمده و چه ارتباطی با بیماریهای پوستی دارد مشخص نیست و حتی در فرهنگهای جدید نیز اصطلاحی این‌چنین یافت نمی‌شود.

□ ص ۱۲۲: «قوباء»، مترادف «جرب» و «گری» و معادل انگلیسی scabies آمده است. قوباء در ص ۵۸۳، چاپ سیرجانی تحت یک عنوان بیماری آورده شده است و در ص ۵۸۲، جرب

گری- تحت یک عنوان دیگر، که متأسفانه مصحح محترم هر دو را با هم مترادف آورده است. impetigo و scabies را با هم مترادف آوردن توجیه‌ناپذیر است.

□ ص ۱۲۲: «داء الفیل» چنین معنا شده است: بیماری انسداد مجاری لنفاوی. داء الفیل، بیماری است که فارسی آن پیل‌بایی (elephantiasis) است.

□ ص ۱۵۹: «حُمَره» به «رنگ سرخ، ورم سرخ» تفسیر شده که اگرچه از نظر ظاهر واژه درست است اما حمره همان است که امروزه پزشکان به نام باد سرخ (erysipelas) می‌شناسند.

□ ص ۱۲۲: «غموصت» و «غمص» آورده شده است در حالی که «عفوصت» و «عفص» درست است به معنای گس‌مزگی و گس‌مزه. ضمناً عفوصت و عفص یکی نیست. عفص (astrigent) است و عفوصت (astringency).

□ ص ۱۵۹: «ماشرا از ریشه شریانی به معنای اورام دموی، آماس دموی». در کتاب چنین آورده شده است. در اینجا، شریانی درست است نه شریانی (arterial). ضمناً اصطلاح ماشرا در کتابهای کهن، در ترجمه‌های انگلیسی، به باد سرخ چهره‌ای بازگردانده شده است نه «اورام دموی».

□ ص ۱۲۶: «مرزاب» یا «مزرَب» ثبت شده است. میزاب ثبت صحیح آن است.

□ ص ۱۶۰: «سلعه» در برابر tumor آمده که نادرست تفسیر شده است. سلعه، غدد خوش‌خیم چربی زیر پوست است که امروزه آن را لیپوما می‌گویند.

□ ص ۱۳۰: «معالِق» که جمع «مِعلق» است را مصحح محترم «به آنچه به چیزی تعلق دارد» معنا کرده‌اند. در حالی که «معالِق‌خایه» که بازگردان فارسی «معالِق‌الخصیة» عربی می‌باشد، «حبل‌المنی» یا spermatic cords است.

□ ص ۱۶۰: «داحس» از ریشه لاتینی و به معنای «آماسی در بُن ناخن‌ها» که به فارسی «کژدمه یا عقربک» نامیده می‌شود آمده است. «داحس»، در قاموس المحيط فیروزآبادی (ص ۵۰۲)، چنین معرفی شده است: الداحس والداحوس: «قَدْحَةٌ او بِنْرَةٌ تَظْهَرُ بَينَ الظَّفْرِ واللَّحْمِ». پس داحس نادرست است و داحس صحیح می‌باشد و معادل‌های لاتین و انگلیسی آن white low onychia و paronychia است.

□ ص ۱۳۰: «سُرُو» به شاخ معنا شده که گرچه درست معنا شده است، اما جرجانی این واژه را در برابر «قرنی‌الرحم» عربی آورده است که همان «لوله‌های فالوپ» است که در اندام فراورشگر زنان وجود دارد نه واژه «شاخ» که معنای تحت‌اللفظی آن است.

□ ص ۱۶۱: «فیلة‌الماء» به «آب‌پایی» تفسیر شده است. فیلة خود ثبت نادرستی است، ولی اگر هم فرضاً فیلة باشد ترجمه فیلة‌الماء به آب‌پایی، بسیار دور از ذهن است، یا دست‌کم «فیل آبی» کمی منطقی‌تر است. فیلة‌الماء، بیماری است که خود جرجانی در جزو نوزدهم از آن یاد کرده است، هیدروسل (hydrocele) معادل امروزی دقیق آن است.

□ ص ۱۲۵: در برابر «استسقاء لحمی»، malabsorbtion syndrome آورده شده است. در حالی که در برابر استسقاء در پزشکی معاصر، واژه خیز عمومی (anasarca) یا آسیت (ascite) یا (dropsy) آورده‌اند.

□ ص ۱۶۱: واژه عربی «تهیج» آمده و به معنای تحریک پوست، در حالی که تهیج (swelling) درست است چون صیحت از ورم و آماس است. پس برای آن باید تهیج را به کار برد که «خیز» فارسی یا «ادم» (edema) انگلیسی مترادف آن است.

□ ص ۱۳۹: «مَضْغَه» چنین تفسیر شده است: «پاره‌گوشت جویده»، در حالی که جویده در برابر masticated صحیح است که خود در برابر واژه مضغ عربی است. اما مَضْغَه در زبان عربی به معنای «رویان» یا «جنین» (embryo) می‌باشد. اشتباه به تلفظ واژه باز می‌گردد که تفسیر نادرست از آنجا سرچشمه گرفته است.

□ ص ۱۶۲: «سحنه» به «صورت ظاهر» (facies) تفسیر شده است. در حالی که اگر در برابر آن physionomy یا physice آورده می‌شد دقیق‌تر بود چون در شرح این واژه عربی آمده است: «لین البشره، والنعمة الهیئة واللون» که می‌توان وضعیت جسمانی (physical) یا ساختار (structure) گذاشت.

□ ص ۱۵۶: «سلعب» نادرست خوانده شده است. سلعه درست است که در گذشته به غده‌های چربی زیر پوست می‌گفتند و معادل scrafula در برابر «خنزیر» درست است نه در برابر «سلعه».

□ ص ۱۶۲: «دلحه» (?) و به معنای، بیماری فریبهی (?) آمده است. دُبحه ثبت درست آن است که نوعی بیماری است که

□ ص ۱۵۹: «فلغمونی» آماس خونی است و واژه لاتین آن phlegmon است نه phlegm که مصحح محترم آورده است. در حالی که «phlegm» بلغم است که از اخلاط چهارگانه است و فلغمونی همان بیماری است که امروزه به آن فلگمون گفته می‌شود و در کتاب فرهنگ پزشکی چهارزبانی، دکتر حسن میردامادی

اصطلاح خروسک، فارسی آن است. نه خود واژه دلحه و نه به این معنای فریپی، در متون پزشکی کهن دیده نشده است.

□ ص ۱۶۳: در ترجمه‌های متون پزشکی کهن به زبانهای لاتین و فرانسه، در برابر اصلعی بیشتر واژه alopecia آمده است و نه male baldnes «ریزش موهای جلوی سر». در ترجمه‌های ژرا کرمونایی (Gerard of Cremona) که آثار رازی را بازگردانده در برابر داء‌التعلب، alopecia را آورده است.

□ ص ۱۶۵: «فرانیطیس» معرب phrenitis آورده شده است. فرانیطیس درست می‌باشد و این چنین در متون پزشکی کهن آمده و کاتب نسخه اشتباه کرده است. و مصحح، این بیماری را حالت روانی توأم با هذیان توصیف نموده است. در حالی که این بیماری، التهاب پرده‌های مغزی است که مترادف مننژیت است، نه یک بیماری روانی آنجنانکه مصحح آورده‌اند.

□ ص ۱۷۷: «شراسیف» به معنای «غضروف اتصال دنده‌ها به جناغ سینه» آمده است. در فرهنگها و متون پزشکی عربی معاصر «شرسوف» که مفرد واژه «شراسیف» است در برابر epigastrium آمده است. در فرهنگهای کهن، از جمله السامی فی الاسامی میدانی، هم چنین آمده است: «سر استخوان پهلو از سوی شکم» (ص ۱۱۸).

□ ص ۱۹۰: «نبض مسلی» چنین تفسیر شده است: «آنچه مانند جریان آب بر روی زمین ابتدا باریک باشد و سپس پهن شود». نبض مسلی، در فرهنگها و متون پزشکی فارسی کهن، جوالدوزی معنا شده است که معادل انگلیسی آن frickering pulse است.

□ ص ۱۹۰: «نبض غزالی» چنین تفسیر شده است: «مشتق از غزل یعنی تاییدن ابریشم و ریسمان» (در اینجا به معنای ریسمان به هم تابیده است). در حالی که در تفاسیر پزشکی کهن از نبض غزالی معنای «پرش آهومانند» برداشت کرده‌اند.

این هندو هم در مفتاح‌الطب، ص ۱۴۰، می‌گوید: وستی غزالیاً، لان الغزال رُما وثب فی اثناء وثبته وثبه اُخری اعظم من الاولی قبل ان یستقر علی الارض: آهویی از آن جهت نامیده شده که آهو (= غزال) جستن دومش بلندتر از جستن اول است (ص ۳۲۵ همان کتاب).

در نتیجه در نوشتارها و از جمله ترجمه قانون هم gazelle pulsus یا Jeking pulse یا pulsus dorcadissans آمده است که مؤید معنای پرشی است نه تابیده شدن ریسمان!!

□ ص ۲۱۴: «شوصه» به «ورم و پف‌کردگی میان دنده‌ها» تفسیر شده است. در حالی که جرجانی شوصه را در ص ۴۱۷ ذخیره خوارزمشاهی (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) چنین تفسیر کرده است: «ذات الجنب آماسی است گرم و دردناک. اما اگر آماس در

عضله‌های سینه باشد خاصه عضله زندرونین آن را شوصه گویند». □ ص ۲۳۰: «طانی» (= خاک‌دار)، «خاک‌آلود مشتق از طین به معنای خاک» آمده است. در حالی که خود متن ذخیره گویاست: «و آنچه بر سر بول باشد سحابه گویند و غمامه نیز گویند و طافی نیز گویند». مصحح محترم اشتباهاً طافی را طانی ضبط کرده‌اند و نهایتاً معنای آن هم اشتباه تفسیر شده است. طافی (floating)، شناور یا معلق معنا می‌دهد.

□ ص ۲۵۳: «رُضاب» (?) چنین ضبط شده است. در کتاب ذخیره خوارزمشاهی، چاپ سیرجانی، «رُضاق» آمده است که شکل عربی دیگری از رُزاق است نه رُضاب.

□ ص ۲۶۵: «لدغ» در متن و پانویس، چنین خوانده و ثبت شده و معنای آن هم «نیش‌زده» آورده شده است. جرجانی چنین می‌گوید: «پانزدهم، المی سوزاننده باشد و به تازی لدغ می‌گویند». جمله جرجانی گویاست. واژه باید در برابر سوزاننده باشد که «لدغ» عربی درست است. در کتاب الطب والاطباء در توصیف آن واژه، چنین آمده است: «اذا أحس الانسان بحدّة او مرارة او حرافة» اما واژه «لدغ» که مصحح محترم آورده‌اند به معنای گازگرفتگی عقرب و همانند اوست. در کتاب الطب والاطباء آمده است: «و قيل اللدغ بالفم خاصة واللسع بالمؤخر». پس لدغ از انواع درد است نه لدغ.

همچنانکه عنوان مقاله حاکی است، این نوشتار نقدی گذراست و خواننده را در دسر همین اندازه بس.

جرجانی را خدایش بیامرزاد که گنجی بر جای نهاد برای درمان بیماران دردمند و پژوهندگان نیازمند، نوشتاری استوار نه‌چونان در سنامه‌های پزشکی امروزمین کهنه‌شدنی و یکبار مصرف و مروّج داروهای شیمیایی زیانمند.

## چکیده‌های ایران‌شناسی

زهره هدایتی

چکیده‌های ایران‌شناسی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران. ج ۲۳. ۱۳۸۲. ص ۲۶۱.

چکیده‌های ایران‌شناسی مجموعه‌ای است کتاب‌شناختی در زمینه مطالعات ایرانی که در اصل به زبان فرانسوی و به شکل پیوست سالانه نشریه *Studia Iranica*، نشریه اصلی «انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران»، فراهم می‌آید و منتشر می‌شود. بنیان‌گذار